

نگاهی انتقادی به فرضیه «مکه/پترا» در جنوب اردن

کاظم استادی^۱

چکیده

در دهه‌های اخیر، فرضیه‌های تجدیدنظرطلبانه درباره خاستگاه جغرافیایی نخستین اسلام، به ویژه نظریه «پترا به جای مکه» که توسط دن گیسون مطرح شده، توجه برخی پژوهشگران را جلب کرده است. این مقاله با رویکردی انتقادی و روش‌شناختی، به ارزیابی جنبه‌ای از این فرضیه می‌پردازد و می‌کوشد ضمن تفکیک سطوح مختلف ادعا، اشکالی ساختاری را بر فرضیه پترا وارد کند. روش پژوهش، تحلیل تطبیقی داده‌های قرآنی، منابع اسلامی متقدم، متون غیر اسلامی اواخر عهد باستان (سریانی، عبری، یونانی و بیزانسی) و مطالعات جدید تاریخ‌نگاری و جغرافیای مقدس است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد منطقه پترا، همان زیستگاه اصحاب رقیم مذکور در قرآن می‌باشد. بنابراین اصل این همانی جغرافیای پترا و «البلد الحرام» ناموجه است؛ بدین معنا که بررسی گسترده نام «الرَّقِیم» در منابع گوناگون نشان می‌دهد قرآن، رقیم/پترا را به عنوان جغرافیایی مستقل و متمایز از «البلد الحرام» بازتاب داده است، نه جایگزین آن. همچنین فرضیه پترا با مشکلات تبیینی مهمی چون «چگونگی انتقال مرکز قدسی»، «وجود حافظه جمعی مسلمانان» و نیز «سکوت منابع درون دینی» مواجه است و در وضعیت کنونی، جایگاهی فراتر از یک فرضیه قابل بحث در سطح سوم ادعاهای خاستگاه اسلام ندارد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ اسلام، تاریخ کعبه، تاریخ مکه، هاجریسم، پترا، دن گیسون.

مقدمه

مکه مقدس ترین شهر مسلمانان و زادگاه اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که در حجاز جنوبی شبه جزیره عربستان واقع و بسیار مشهور است. این شهر به سبب وجود کعبه در آن، قبله‌گاه مسلمانان جهان است و سالانه میلیون‌ها نفر از تمامی فرق اسلام، برای ادای مناسک حج و زیارت اماکن مقدس مکه، به آنجا مسافرت می کنند. مسجدالحرام، عرفات، مشعرالحرام و سرزمین منا، از مهم ترین اماکن مقدس و مذهبی مکه هستند.

در چند دهه اخیر به مناسبت برخی ابهامات همچون دوری بسیار زیاد زیستگاه حضرت ابراهیم علیه السلام و نیز فرزندان اسماعیل علیه السلام با مکه، و نیز برخی شبهات مستشرقان، (ر.ک: کوک، ۱۹۸۵م، ص ۶۰-۹۰؛ کرون، ۱۹۹۰م، ص ۹۵-۱۲۰؛ گیسون، ۲۰۱۷م)، «جایگاه جغرافیایی کعبه/مکه» و نیز «خاستگاه اصلی اسلام» مورد توجه قرار گرفته است. (ر.ک: استادی، ۱۴۰۳ش، ص ۱۱۱-۱۵۶) یک مورد از شبهات، درباره «وضعیت واژه مکه در قرآن کریم» است. واژه «مکه» فقط یک بار در قرآن کریم ذکر شده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (فتح: ۲۴) هرچند در یک آیه دیگر نیز واژه «بکه» آمده است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۹۶)

حال پرسش اصلی فقط این نیست که چرا یک نام جغرافیایی کم تکرار شده است؛ بلکه مسئله این است که «مکه» در روایت تاریخی و دینی پسینی اسلامی، چنان مرکز ثقل است که انتظار طبیعی خواننده (حتی خواننده آشنا با سبک قرآن) این می شود که نام آن شهر دست کم بارها باید در چند موضع کلیدی دوره مکی (دوره ای که بنا بر سنت رایج حدود سیزده سال از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر می گیرد) به صورت صریح تکرار شود. ما می دانیم بیش از نیمی از سوره های قرآن در زمان پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده

است و از این رو بخش بزرگی از آیات قرآن را نیز «مکی» می‌نامیم. (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۶۰) همچنین رخدادهای سرنوشت‌ساز (دعوت، تکذیب، آزار، مجادلات با قریش، تحریم، هجرت) در همان جغرافیا رخ می‌دهد و اثرش در متن دیده می‌شود؛ اما نام «مکه» به عنوان شهر، «غایب» است. اگر این را صرفاً «سبک قرآن» بنامیم (اینکه قرآن عناوین کارکردی مثل «المسجد الحرام»، «البیت»، «هذا البلد»، «أمّ القری» را به جای نام عرفی ترجیح می‌دهد) پاسخ تا حدی پیش می‌رود؛ اما همه بار مسئله را بر نمی‌دارد؛ چون سبک، وقتی قانع‌کننده است که یک جایی دست‌کم «انتظارهای بیرونی» را هم با خود همراه کند.

اینجاست که ابهام دوم وارد می‌شود: در منابع غیر اسلامی پیرامونی اواخر باستان و آغاز سده هفتم (سریانی، یونانی/بیزانسی، ایرانی، حبشی) نام «مکه» به صورت روشن و کم‌ابهام، بسیار کم یا عملاً غایب است. هرچند این سکوت را می‌شود با چند توجیه تعدیل کرد (منابع امپراتوری‌ها همواره جغرافیای داخلی حجاز را ریزه‌ریز ثبت نمی‌کردند و حتی در برخی متون اولیه مانند آموزه یاکوبی - که در مطالعات تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از اشاره‌های زود هنگام غیر مسلمانان به «پیامبر/اعراب» مطرح می‌شود - اصلاً هدف، ارائه نقشه شهرهای حجاز نیست)، اما مسئله دقیقاً این است که وقتی «مکه» در سنت اسلامی به صورت شهری با نقش پررنگ تجاری/مناسکی تصویر می‌شود، (ر.ک: کرون، ۱۹۸۷م.) سکوت بیرونی (حتی اگر به تنهایی تعیین‌کننده نباشد) یک «فشار توضیحی» اضافه می‌کند.^۱

۱. هرچند در پژوهش‌های دانشگاهی جدید، خود ادعای «مکه به عنوان گره‌گاه تجارت بین‌الامپراتوری» محل نزاع است؛ برای نمونه پاتریشیا کرون در کتاب *Islam Meccan Trade and the Rise* of تصویر رایج از جایگاه تجارت مکه را به چالش می‌کشد و همین چالش باعث شده «انتظار ذکر بیرونی» برای برخی پژوهشگران پایین‌تر، و برای برخی دیگر، پرسش‌مندتر شود. این اختلاف نظر، به جای آنکه مسئله را حذف کند، آن را دقیق‌تر می‌کند: اگر جایگاه مکه در شبکه‌های تجارت و در افق دید همسایگان مبهم است، سکوت بیرونی نه «دلیل قطعی»، بلکه «قرینه‌ای نیازمند توضیح» می‌شود.

ابهام سوم به سطح واژه و نام برمی‌گردد. همان‌طور که اشاره شد، «مکه» در قرآن تنها یک بار به همین صورت آمده است (فتح: ۲۴) و شکل دیگر نام، «بگه»، هم فقط یک بار (آل عمران: ۹۶). اکنون تلاش‌های ریشه‌شناختی برون‌عربی (مثلاً سریانی یا عربی باستان جنوب شبه جزیره) برای «مکه» معمولاً به نتیجه روشنی نمی‌رسد. همین امر برای کسی که به تاریخ نام‌ها حساس است، یک علامت سؤال دیگر می‌سازد؛ هرچند از منظر زبان‌شناسی تاریخی باید منصف بود: نبود ریشه روشن در یک زبان همسایه، به خودی خود عجیب نیست و می‌تواند صرفاً نشان دهد نام محلی است و وام‌واژه آن حوزه نیست.

بنابراین مسئله قابل تأمل، «تجمع قرائن» است: کم‌ذکری نام خاص در متن بنیادین + سکوت یا ابهام بیرونی + دشواری ریشه‌یابی بین‌زبانی، همزمان با «مرکزیت حداکثری مکه» در روایت‌های پسینی. این همنشینی، به ویژه وقتی با برخی نظریه‌های جغرافیایی رقیب (مثل صورت‌بندی‌هایی که کانون اولیه اسلام را در پترا می‌جویند) همراه شود، باعث می‌شود واژه «مکه» در آن یک موضع قرآنی (فتح: ۲۴)، به جای اینکه یک داده ساده باشد، به «گره‌ای برای نقد متن» تبدیل شود.

در چنین نقطه‌ای، یک پژوهشگر نقاد اگر بخواهد از سطح «شگفتی» عبور کند، ناچار است فرضیه‌هایی حتی رادیکال را، دست‌کم به عنوان فرضیه قابل آزمون صورت‌بندی کند؛ مثلاً اینکه واژه «مکه» در آیه ۲۴ سوره فتح ممکن است نتیجه تثبیت متأخرتر یک تفسیر جغرافیایی باشد؛ یعنی یا «حاشیه‌ای تفسیری» در نسخ خطی که وارد متن شده، یا «تصحیح/توضیحی» که در فرایند استنساخ به متن سرایت کرده، یا گونه‌ای از «همخوان‌سازی متن با جغرافیای رسمی شده بعدی»؛ بدین معنا که وقتی شهر مکه در حجاز جنوبی به عنوان نهاد مقدس اسلام، جایگزین و تثبیت گشت، همین مکان با نام مکه، به عنوان جغرافیای اصلی و متقدم اسلام، در متن قرآن این همان‌سازی شده است.

۱. طرح مسئله

مطابق روایت‌های سنتی و مشهور اسلامی، کعبه به عنوان مرکز اصلی عبادت و قبله مسلمانان، توسط حضرت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام در مکه بنیاد نهاده شد. با این حال بازخوانی متن قرآن از منظر زبان‌شناختی تاریخی و تحلیل جغرافیای مقدس و فرضیه‌هایی درباره خاستگاه اولیه اسلام، چالش‌هایی برای مکان‌یابی این بنای مقدس در مکه امروزی مطرح می‌سازد؛ برای نمونه دن گیbson^۱ نظریه‌ای رادیکال و بدیل را مطرح می‌کند که بر اساس آن، کعبه‌ای که در قرآن با عنوان «بیت‌الله» معرفی شده، نه در مکه، بلکه در منطقه پترا در شمال غرب شبه جزیره عربستان (جنوب اردن کنونی) واقع بوده است.

دن گیbson از سال ۱۹۷۹ میلادی مطالعات میدانی در خاورمیانه را آغاز کرد و حدود سه دهه در کشورهای اردن، یمن و امارات متحده عربی سکونت داشت. تمرکز اصلی فعالیت‌های او بر تاریخ‌نگاری صدر اسلام، تمدن نبوی‌ها و بررسی‌های جغرافیایی قرآن بود. (ر.ک: گیbson، ۲۰۱۱م، ص ۸) او ابتدا رویکردی مبتنی بر بررسی‌های باستان‌شناختی و متنی ارائه کرد تا موقعیت‌های مکانی مذکور در قرآن را با داده‌های تاریخی و جغرافیایی تطبیق دهد و سپس در ادامه این رویکرد، با تحلیل جهت‌گیری قبله برخی از مساجد تاریخی، ادعا کرد در قرون اولیه اسلام، قبله مساجد به سوی شهر پترا در اردن بوده است،

۱. Dan Gibson. دن گیbson يك پژوهشگر، نویسنده و مستندساز کانادایی است که بیشتر به خاطر نظریه‌هایش درباره تاریخ صدر اسلام و به ویژه مستند «شهر مقدس» شناخته می‌شود. کتاب یا مقاله مستقلی که به طور کامل به زندگینامه وی پرداخته باشد، یافت نشد. بنابراین اطلاعات موجود درباره زندگی او عمدتاً از منابعی مانند وب‌سایت شخصی‌اش، پیشگفتار کتاب‌هایش و مصاحبه‌های رسانه‌ای او قابل استخراج است. همچنین وب‌سایت رسمی او نیز اطلاعاتی درباره تحقیقات و دیدگاه‌هایش ارائه می‌دهد. گفتنی است گیbson در نهادهای دانشگاهی رسمی فعالیت نداشت؛ اما با این حال آثار او توجه برخی محافل پژوهشی غیر رسمی را به خود جلب کرده است.

نه مکه کنونی در حجاز جنوبی. (گیسون، ۲۰۱۷م.)

دن گیسون آثار متعددی در حوزه خاستگاه اولیه اسلام و فرضیه دو مکه ای دارد؛ همانند:

- جغرافیای قرآنی: بررسی و ارزیابی منابع جغرافیایی در قرآن با استناد به داده های تاریخی و میدانی (۲۰۱۱م.)؛

- مستند شهر مقدس (۲۰۱۶م.)؛

- قبله های آغازین اسلامی: پژوهشی درباره مسجدهای ساخته شده بین سال های ۱ تا ۲۶۳ هجری (۲۰۱۷م.)؛

- بگذار سنگ ها سخن بگویند: نگاهی نو به باستان شناسی اسلام (۲۰۲۳م.).

دن گیسون بیشتر با کتاب و مستندش به نام «شهر مقدس» - که در آن ادعا می کند مکه تاریخی صدر اسلام، در اصل در شمال عربستان (منطقه پترا در جنوب اردن امروزی) بوده، نه در مکه کنونی در عربستان سعودی - شناخته می شود. این نظریه مبتنی بر شواهدی چندلایه از جمله جغرافیای قرآنی، قبله های مساجد اولیه و متون اسلامی اولیه است. گیسون معتقد است توصیف های جغرافیایی قرآن، شامل کوهستان، کشاورزی، و آب و هوای نسبتاً مرطوب، با اقلیم خشک مکه سازگار نیست و بیشتر با موقعیت طبیعی پترا مطابقت دارد. (ر.ک: همو، ۲۰۱۱م، ص ۸۹-۹۳)

نقطه اوج این نظریه در کتاب قبله های اسلامی اولیه دیده می شود؛ جایی که او داده های تعداد زیادی از مساجد اولیه اسلامی را بررسی می کند و نشان می دهد اکثریت قریب به اتفاق آنها به سمت پترا جهت گیری شده اند. (ر.ک: همو، ۲۰۱۷م، ص ۴۵-۱۳۲) به باور گیسون، تغییر قبله از پترا به مکه در حدود اواسط قرن دوم هجری رخ داد و ناشی از تحولات سیاسی خلافت عباسی بود. او استدلال می کند خلفای عباسی با هدف ایجاد تمرکز مذهبی جدید، مکه را به عنوان قبله رسمی جایگزین پترا کردند. این تغییر

جهت قبله، همزمان با استقرار عباسیان در بغداد و شکل‌گیری ساختار رسمی‌تر دینی بوده است.

برخی از دلایل دن گیبسون برای حمایت از نظریه «پترا به عنوان مکان مقدس اولیه اسلام» عبارت‌اند از:

الف) قبله مساجد اولیه: بررسی حدود صد مسجد از قرن اول و دوم هجری نشان می‌دهد جهت قبله آنها به جای مکه، به سوی پترا تنظیم شده است. مساجدی در دمشق، بصره، فسطاط، واسط و حتی در چین، قبله‌هایی دارند که دقیقاً یا تقریباً به سوی شهر پترا نشانه‌گذاری شده‌اند. (ر.ک: همو، ۲۰۱۷م)

ب) توصیف‌های جغرافیایی قرآن: در قرآن اشاره‌هایی به بارش باران، باغ‌ها، درختان نخل و انگور و منطقه‌ای کوهستانی وجود دارد که با شرایط طبیعی منطقه پترا و شمال حجاز سازگارتر است تا شرایط طبیعی مکه؛ به ویژه واژه‌هایی مانند وادِ ذی زرع، طور سینین و البلد الامین. (ر.ک: همو، ۲۰۱۱م، ص ۸۵-۹۷)

ج) نبود شواهد تاریخی و باستان‌شناسی از مکه پیش از اسلام: گیبسون مدعی است شواهد باستان‌شناسی معتبری از شهر مکه تا قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) وجود ندارد؛ درحالی‌که پترا از قرن‌ها پیش مرکز مهم فرهنگی و تجاری بوده است. (ر.ک: همان، ۲۰۱۱م، ص ۱۰-۳۰)

د) تطابق با روایات اسلامی: برخی روایت‌های تاریخی اولیه اسلامی به شمال عربستان اشاره دارد که با موقعیت پترا هماهنگ‌تر است؛ برای مثال روایاتی درباره درگیری‌های اولیه مسلمانان با بیزانسی‌ها و موقعیت جغرافیایی بدر، احد و تبوک، با محل قرارگیری پترا تطابق بیشتری دارد. (ر.ک: همان، ۲۰۱۱م، ص ۱۱۲-۱۲۳)

با توجه به آنچه گذشت، مناسب است نگاهی انتقادی به فرضیه مکه/پترا دن گیبسون داشته باشیم.

۲. پیشینه

در نقد فرضیه پترا و دیگر فرضیه‌های موازی، مقالات و نوشته‌های فراوانی در غرب نگارش یافته است؛ آثاری از دانشمندانی همانند فرد داور، رابرت هوپلند، جرالدهاوتینگ و دیوید ای. کینگ؛ برای نمونه، کینگ در آثار ذیل به شدت به یافته‌ها و روش‌شناسی دن گیبسون انتقاد کرده است:

- «درباره قبله البزداوی در ماوراءالنهر اولیه اسلامی»، (۱۹۸۳ م.)؛
 - «قبله»، (۱۹۸۶ م.)؛
 - «علم در خدمت دین: مورد اسلام»، (۱۹۹۰ م.)؛
 - «اخترشناسی عامیانه در خدمت دین: مورد اسلام»، (۱۹۹۳ م.)؛
 - «نجوم و جامعه اسلامی: قبله، شاخص خورشیدی و زمان سنجی»، (۱۹۹۶ م.)؛
 - «نجوم ریاضی در تمدن اسلامی»، (۲۰۰۰ م.)؛
 - «نجوم و جغرافیای اسلامی»، (۲۰۱۶ م.)؛
 - «بررسی کتاب قبله‌های نخستین اسلامی»، (۲۰۱۸-۲۰۱۹ م.)؛
 - «افسانه پترا: مساجد اولیه رو به کعبه مقدس در مکه‌اند، اما دن گیبسون نمی‌داند چگونه»، (۲۰۱۸ م.)؛
 - «جغرافیای مقدس اسلامی و تعیین قبله با استفاده از خورشید و ستارگان: مروری بر منابع تاریخی با پیوستی درباره برخی اشتباهات اخیر در جهت‌گیری مساجد»، (۲۰۲۰ م.)؛
 - «اشتباهات درباره اسلام نخستین: دن گیبسون و آموس جیسون دیوس درباره جهت مقدس (قبله) و تام هالند درباره آداب نماز»، (۲۰۲۴ م.)؛
 - «کعبه و جغرافیای مقدس اسلام: بازنگری "چهره‌های کعبه"»، (۲۰۲۴ م.).
- کینگ در مقاله‌ای تفصیلی به نام «بررسی کتاب قبله‌های نخستین اسلامی»، از

تناقض‌های جدی در تحلیل‌های گیبسون یاد می‌کند و یافته‌های او را غیر دقیق و غیر علمی می‌داند. (ر.ک: کینگ، ۲۰۱۸م، ص ۳۵۱-۳۸۴) وی معتقد است روش‌های گیبسون فاقد بنیان‌های لازم در علم قبله‌شناسی، و برداشتش از معماری و قبله‌یابی تاریخی، ساده‌انگارانه و گاه نادرست است. (ر.ک: همان، ۲۰۱۸م، ص ۳۶۰-۳۸۴)

در ایران نیز آثار متعددی در نقد این دیدگاه‌ها منتشر شده است؛ همانند:

- کریم‌پور، سعید و راد، علی (۱۳۹۵ش.)، تحلیل و نقد هاجریسم بر اساس آیات قرآن کریم و روایات اسلامی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه تهران، پردیس فارابی - دانشکده الهیات.

- کریم‌پور، سعید و راد، علی (۱۳۹۶ش.)، «فرضیه خاستگاه هاجری اسلام، تحلیل و نقد»، فلسفه دین، دوره ۴، شماره ۱۴، ص ۷۶۹-۷۸۶.

- نصرتی، سپیده و علمی، قربان و گذشته، ناصر (۱۳۹۶ش.)، «نقد و بررسی آرای تجدیدنظرطلبانه پاتریشیا کرون در زمینه مطالعات اسلامی»، تاریخ و تمدن اسلامی، بهار و تابستان، شماره ۲۵، ص ۱۲۱-۱۴۷.

- انصاری، هادی (۱۳۹۹ش.)، «مکه یا پترا؟ کدامین شهر مقدس مسلمانان است؟»، یادداشت اینترنتی، ۹ اردیبهشت، سایت خبرآنلاین.

- خلیلی‌نژاد، سید محسن و نکونام، جعفر (۱۳۹۹ش.)، «نقد مدعای گیبسون در تغییر قبله از پترا به کعبه با استناد به آیات قرآن»، کتاب قیم، بهار و تابستان، شماره ۲۲، ص ۷-۲۴.

- صفری فروشانی، نعمت‌الله (۱۴۰۴ش.)، مغالطه مکه یا پترا (قسمت اول و دوم؛ گفتاری از جلسه شانزدهم کارگاه مغالطات استنادی)، آدرس ایتا: <https://eitaa.com/joinchat/3117417555C0aced68c60>.

در نوشتار حاضر، با ذکر مقدماتی، به جنبه‌ای از اشکالات فرضیه پترا اشاره می‌کنیم.

خاستگاه اسلام و تفکیک ادعا

در سه دهه اخیر، بحث‌های چالشی و مناقشه‌آمیز درباره «خاستگاه نخستین اسلام» میان پژوهشگران تاریخ اسلام پدید آمده است. این مباحث، هرچند متنوع و از منظرهای گوناگون (باستان‌شناختی، جغرافیایی، فرهنگی و متنی) مطرح شده، اما اغلب می‌تواند یک نقطه ضعف مشترک داشته باشد: در هم آمیختن سطوح مختلف ادعاها و شواهد. بدون تفکیک دقیق این سطوح، امکان ارزیابی علمی و بی‌طرفانه از دست می‌رود و داوری‌ها به خطاهای روشی می‌انجامد.

به طور کلی می‌توان سه سطح از ادعاها را بازشناخت:

نخست، ادعای «سلبی» که معتقد است مکه کنونی در حجاز جنوبی، نه زیستگاه پیامبر ﷺ بوده و نه خاستگاه نخستین اسلام.

دوم، ادعای «ایجابی - تعیین موقعیت کلی» که بارد مکه کنونی به عنوان خاستگاه نخستین اسلام، ناحیه‌ای جایگزین (مانند شمال حجاز، شام یا میان‌رودان) را نیز پیشنهاد می‌کند.

سوم، ادعای «ایجابی - تعیین موقعیت موضعی و نسبتاً دقیق» که ضمن رد مکه کنونی به عنوان خاستگاه نخستین اسلام، به تعیین یک نقطه مشخص و جزئی مانند پترا، حوران، یا البدع (در شمال خلیج عقبه) می‌پردازد.

این سه سطح، از حیث منطقی، می‌تواند از جهاتی مستقل باشد؛ یعنی ابطال یک نقطه خاص برای خاستگاه نخستین اسلام، به معنای رد کلیت سطح ادعای سلبی نخست نسبت به مکه کنونی در حجاز جنوبی نیست و نیز پذیرش سطح نخست، لزوماً به تأیید موارد و مصادیق سطح دوم یا سوم نمی‌انجامد؛ بدین معنا که ممکن است عده‌ای از پژوهشگران بپذیرند مکه کنونی در حجاز جنوبی اصالت ندارد، ولی مصداق پترا یا حوران را برای تبیین خاستگاه اولیه اسلام در حجاز شمالی نپذیرند.

این استقلال منطقی را می‌توان با الهام از «روش فرضیه‌های چندگانه» ت. سی. چمبرلین (زمین‌شناس قرن ۱۹) توضیح داد: پژوهشگر نباید تنها به یک فرضیه محبوب دل ببندد؛ بلکه باید چندین فرضیه رقیب را همزمان بررسی کند و با شواهد متناسب بسنجد و در نهایت با روش «استنتاج به بهترین تبیین» به جمع‌بندی برسد. البته این روش نیز محدودیت‌های خود را دارد. (ر.ک: هارمن، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۴۵-۱۵۴)

بنابراین از نظر شواهد برای تبیین خاستگاه نخستین اسلام، دسته‌های گوناگون داده‌ها موجود است که هر یک کارایی متفاوتی در این سطوح سه‌گانه دارد، برای نمونه منابع متنی بیرون اسلامی سده هفتم و هشتم میلادی که پژوهشگری چون رابرت هوپلند گردآوری کرده، تصویر نسبتاً روشنی از زمینه سیاسی و فرهنگی آغاز اسلام ارائه می‌دهند؛ اما به ندرت برای تعیین یک مختصات دقیق جغرافیایی کفایت می‌کنند. این منابع بیشتر در سطح نخست و دوم سودمندند تا در سطح سوم.

همچنین شواهد جغرافیای کلاسیک، مانند یادکرد بطلمیوس از «ماکورابا»، گرچه می‌تواند نشانه‌ای از وجود یک مرکز آیینی در غرب شبه جزیره در سده دوم میلادی باشد، اما توان اثبات یارد ادعاهای موضعی درباره خاستگاه پیامبر ﷺ را ندارد. این داده‌ها تنها قرائنی برای تقویت یا تضعیف سطح نخست و دوم‌اند و نباید بار استدلالی سطح سوم بر آنها تحمیل شود.

برخی پژوهشگران در غیاب داده‌های باستان‌شناسی مستقیم از مکه تاریخی - که دلایل آن استمرار سکونت، حرمت مذهبی و محدودیت حفاری است - به «استدلال از سکوت» متوسل شده‌اند؛ اما این نوع استدلال به تنهایی، از نظر روش شناختی می‌تواند لرزان باشد؛ زیرا سکوت داده‌ها ممکن است ناشی از شرایط تولید و حفظ شواهد باشد، نه لزوماً ناشی از نبود واقعی آنها. بنابراین ادعای سلبی سطح نخست اگر تنها بر سکوت داده‌ها در مکه جنوبی تکیه کند، استحکام لازم را نخواهد داشت.

همچنین در سطح سوم، برخی فرضیه‌ها به شکل مشخص و مصداقی مطرح شده‌اند؛

مثل فرضیه «پترا» دن گیبسون که عمدتاً بر پایه راستای قبله‌های کهن ارائه شده است. با این حال نقدهای جدی دیوید ای. کینگ و دیگر متخصصان تاریخ نجوم اسلامی نشان می‌دهد سنجش‌های مدرن ژئودتیکی با دستگاه‌های سنتی قبله‌سنجی سازگار نیست و نمی‌توان از آنها نتیجه قطعی گرفت. (ر.ک: کینگ، ۲۰۱۸م)

بنابراین «تفکیک سطوح سه‌گانه» نه یک توصیه صوری، بلکه ضرورتی عملی برای هر نوع پژوهش در این حوزه است. تنها با چنین تفکیکی می‌توان سنجید هر شاهد در کدام سطح بیشترین اعتبار را دارد و چگونه می‌توان از همگرایی دسته‌های مختلف داده‌ها به یک تبیین منسجم رسید. در غیر این صورت، خطر آن است که ضعف یک فرضیه موضعی به نادرست به رد کلیت ادعای سلبی بینجامد یا بالعکس، تردید در مکه کنونی به سرعت به پذیرش شتابزده یک گزینه جایگزین خاص منتهی شود.

در نهایت باید تأکید کرد هیچ‌یک از سناریوهای جایگزین در سطح سوم هنوز به عنوان نظریه غالب پذیرفته نشده است و جریان اصلی دانشگاهی همچنان روایت سنتی و مشهور را معتبر می‌داند. با این حال اهمیت روش شناختی این مباحث در آن است که گفت‌وگو درباره خاستگاه نخستین اسلام را از سطح جدال‌های یکسویه به عرصه رقابت تبیین‌های متنوع و مبتنی بر شواهد ارتقا می‌دهد.

«تفکیک سطوح» در این میان نقشی کلیدی دارد: هم مانع می‌شود ضعف یک فرضیه موضعی به غلط به رد همه ادعاها بینجامد و هم جلوی پذیرش شتابزده فرضیه‌ای جایگزین را می‌گیرد. بدین ترتیب، پژوهش در این حوزه به جای گرفتار شدن در مغالطات «یا این/یا آن»، در مسیر سنجش دقیق‌تر، همگرایی داده‌ها و تولید تبیین‌های علمی پیش می‌رود.

اصحاب رقیم در قرآن و نسبت آن با پترا

نبطیان، قوم عرب شمالی، در سده‌های سه و چهار پیش از میلاد از شمال حجاز به نخب و جنوب اردن کوچ کردند و خیلی سریع بر تجارت کاروانی بخور و مُر مسلط

شدند. پایتخت آنها «پترا» (در حوضه وادی مُوسی و دامنه‌های کوهستان شِرا، میان بحرالْمیت و خلیج عقبه) بود؛ شهری نیمه‌ساخته و نیمه‌تراشیده در دلِ ماسه‌سنگ‌ها و گذرگاه‌های تنگ. توانِ مهارِ آب با سدها، آب‌انبارها و کانال‌های سنگ‌تراش، زمینه شهرنشینی در اقلیم خشک را فراهم کرد. موقعیت چهارراهی راه‌های عربستان-ساحل شام (غزه/دمشق) رونقِ سیاسی-اقتصادی شهر را تداوم بخشید تا آنکه در سال ۱۰۶ میلادی به استانِ رومی «عربیه پترا» ملحق شد. (نک: شادل، ۲۰۱۷م، صص ۳۱۸-۳۰۳) پیرامون نام این منطقه، مطالب متعددی قابل طرح است؛ از جمله:

۱. اسامی اصلی پترا: «رقم، رکم، رکمو، رَقمو، رَقیمو، رَکیمو و...»

پترا، پایتخت نبطیان، در منابع گوناگون با صورت‌های متفاوتی از یک ریشه مشترک آمده است. در کتیبه‌های نبطی و آرامی، نام آن به شکل «RQM/Reqem/Raqmu» ثبت است. این نام، احتمالاً به معنای «نقش‌شده» یا «رنگین» است و به سنگ‌های تراشیده و رنگ‌های متنوع صخره‌های ماسه‌ای شهر اشاره دارد.

یونانیان و رومیان، در مواجهه با این نام، ترجمه معنایی آن را برگزیدند: Pe-) Πέτρα = ترا = سنگ/صخره که در لاتینی هم با همان صورت تثبیت شد. در عین حال برخی نویسندگان یونانی همچون یوسفوس و اوسبیوس به تصریح یادآور شده‌اند «پترا» نزد «عرب‌ها» یا «سوریان» به نام «Rekem/Reqem» خوانده می‌شود.

در منابع عبری ربانی، صورت «רֶקֶם» (Rekem) به عنوان شهر مرزِ جنوبی ذکر شده است (مثلاً در مشناه و تلمود). پژوهشگران آن را همان «رقم/پترا» می‌دانند. در منابع سریانی نیز اشکالی چون «ܪܩܡ» (RQM) و «ܪܩܡܝ» (ردم/قوم رکم) دیده می‌شود.

در زبان عربی و اسلامی قرون وسطا، هم صورت «الرَّقِیم» به عنوان موضع یا قریه‌ای نزدیک عَمَّان یا أیلة مطرح شده است و هم نظریه «لوح/مرقوم» در تفاسیر قرآنی متأخر، رایج است. به این ترتیب تمام صورت‌ها (رقم، رکم، رکمو، رَقمو، رَقیمو، رَکیمو) شاخه‌های

گوناگون از یک ریشه کهن سامی (RQM) هستند که در زبان‌ها و سنت‌های متفاوت بازتاب یافته‌اند.

۲. واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی «رقم، رکم، ركمو، ركمو، رقیمو، رقیمو و...»

ریشه مشترک صورت‌های «رقم، ركمو، رکم» در زبان‌های سامی (و ظاهراً صورت‌های ركمو، رقیمو، رقیمو)، ریشه سه حرفی RQM (ر-ق-م) است. در عربی کلاسیک، «رَقَمَ» به معنای «نوشتن، نقش کردن و علامت زدن» آمده و مشتقاتی چون «رَقِیم» (نوشته شده، لوح مکتوب) و «مَرَقوم» (مرقوم/نوشته) از همین ریشه ساخته شده است. در عبری کتابی و ربانی، «رָקַם/رָקַם» به معنای «دوختن با نخ‌های رنگین و تزیین کردن» آمده که با معنای «نقش و نگار» قرابت دارد. در آرامی و سریانی نیز فعل «raqam» به معنای «نوشتن، نقش کردن و تزیین کردن» است.

در باستان‌شناسی نبطی، نام اصلی «رقم/پترا» در کتیبه‌های خط نبطی به صورت «RQM/Raqmu» آمده است. این نام احتمالاً از همین ریشه گرفته شده و به «شهر نقش‌ها» یا «جایگاه رنگ‌ها» اشاره دارد. این تعبیر به خوبی با معماری صخره‌ای و سنگ‌های رنگارنگ پترا سازگار است.

بنابراین صورت‌های متفاوتی چون «رقم»، «رکم»، «ركمو/ركمو»، «رقیمو/رقیمو» در واقع بازتاب‌های زبانی و صرفی یک ریشه واحد سامی هستند که در بسترهای عربی، عبری، سریانی و نبطی تحول یافته‌اند. در یونانی و لاتینی نیز معادل معنایی آن (Πέτρα/Petra) جایگزین شد؛ درحالی‌که سنت‌های سامی نام کهن «RQM» را حفظ کردند.

۳. «الرَّقِیم» و نسبت آن با پترا

واژه «الرَّقِیم» تنها یک‌بار در قرآن، در آیه ۹ سوره کهف آمده است: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا». این موضع، از همان آغاز محل گفت‌وگو میان مفسران مسلمان شد. ازاین‌رو در تفاسیر اولیه، چند دسته رأی عمده دیده می‌شود:

الف) الرّقیم = لوح/کتاب مکتوب: ابن عباس و سعید بن جبیر نقل کرده‌اند نام‌ها و قصه اصحاب کهف روی لوحی از سنگ یا سرب نوشته و بر در غار یا در خزانه پادشاه نهاده شد. طبری این معنا را «اولی» دانسته است. این تفسیر میان مفسران شیعی (قمی، عیاشی و طبرسی) برجسته است: «رّقیم» یعنی «مرقوم» یا «لوح نوشته شده». (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۲۱؛ طبرسی، بی تا، ج ۶، ص ۶۹۷)

ب) الرّقیم = مکان جغرافیایی: طبق اقوال دیگری -از جمله از ابن عباس، قتاده و عطیه- رّقیم نام وادی یا کوهی نزدیک ایله (عقبه) یا عَمّان است. مقدسی در أحسن التقاسیم، آن را قریه‌ای در نزدیکی عَمّان با غاری دارای دو در توصیف می‌کند. اصطخری نیز آن را شهری در بلقا با خانه‌های صخره‌ای معرفی کرده است. (مقدسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۷۵؛ اصطخری، بی تا، ص ۶۴)

ج) الرّقیم = گروه/قصه دیگر: برخی (مانند روایتی در فتح الباری از بزار و طبرانی) گفته‌اند «اصحاب الرّقیم» همان سه مرد گرفتار در غارند؛ هرچند ابن حجر تأکید کرده سیاق آیه نشان می‌دهد اصحاب کهف و اصحاب الرّقیم یک گروه‌اند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۸ق، ج ۶، ص ۵۰۶)

د) اقوال شاذّ: برخی نیز «الرّقیم» را نام سگ اصحاب کهف، سکه‌های ایشان یا دوات دانسته‌اند؛ ولی این اقوال چندان محل اعتنا نیست.

حال این تنوع تفسیری یک پرسش اساسی پدید می‌آورد: آیا ممکن است «الرّقیم» قرآنی، به جای «لوح»، به نام مکان اشاره داشته باشد؟

طبق پژوهش‌های جدید (مثل پژوهش مهدی شادل)، در منابع سریانی و عبری و نیز در کتیبه‌های نبطی، صورت «RQM» یا «Rekem/Raqmu» به عنوان نام پترا ثبت است. (ر.ک: شادل، ۲۰۱۷م، ص ۳۰۳-۳۱۸) اگر چنین باشد، «أصحاب الکهف والرّقیم» می‌تواند به خفتگان غاری در حوزه پترا اشاره کند.

این دیدگاه، سنت تفسیری کلاسیک را به چالش می‌کشد و شواهد زبان‌شناختی و جغرافیایی آن را جدی‌تر کرده‌اند. حال پرسش باقیمانده چنین است: آیا قرآن، در بیان داستان اصحاب کهف، آگاهانه به موقعیت جغرافیایی شناخته شده «رَقیم» اشاره کرده یا صرفاً از واژه‌ای با معنای «لوح مرقوم» بهره برده است؟

۴. شهر و منطقه «رقم / رکم / رقوم / رقیمو / رکیمو و...» در منابع سریانی

در منابع سریانی اواخر عهد باستان و اوایل مسیحیت، نام پترا به صورت «ܩܡܐ» (RQM) و مشتقات آن ثبت شده است. این شواهد اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا در محیط زبانی آرامی - سریانی، این نام دقیقاً همان بازتاب نبطی «Raḡmu» است. برخی از این شواهد عبارت است از: الف) نامه منسوب به کیریلوس اورشلیمی (۳۶۳ م.): متن سریانی این نامه درباره زلزله سال ۳۶۳ میلادی گزارش می‌دهد: «ܩܡܐ ܝܬܝܪ ܡܢ ܠܗ» یعنی «بیش از نیمه رَقم ویران شد». سباستین بروک در ترجمه خود این موضع را صریحاً Petra دانسته است. این شاهد، همزمانی نام RQM در سنت سریانی و وقوع رویدادی تاریخی در پترا را نشان می‌دهد.

ب) زندگینامه برصوما (Vita Barṣawmā، سده ۵ م.): در این متن قدیس، به «ܩܡܐ ܕ-ܓܝܝܐ» (رقم گایا) اشاره می‌شود. «ܩܡܐ ܕ-ܓܝܝܐ» به وادی موسی، در کنار پترا، تطبیق داده شده است. این ترکیب برای تمایز رقم پترا از رقم‌های دیگر (مثلاً رقم قادش برنیع) به کار رفته است.

ج) موعظه منسوب به اوسیبوس (Pseudo-Eusebius, On the Star): این متن که تنها در ترجمه سریانی محفوظ است، تصریح می‌کند: «پترا شهری است که در زبان اهل بین‌النهرین RQM ܩܡܐ ܕ-ܓܝܝܐ خوانده می‌شود». بدین سان متن صریحاً معادل‌گذاری می‌کند: Petra = RQM.

د) بردیصان ادسا (قوانین کشورهای گوناگون): بردیصان (سده ۲-۳ م.) در متن سریانی خود از «ܩܡܐ ܕ-ܢܡܘܣܐ» (قانون قوم رقم) و «ܩܡܐ ܕ-ܩܡܝܐ» (سرزمین قوم رقم) یاد می‌کند. این صورت «nisbe» سریانی (رقم) نشان می‌دهد «رقم» نه تنها نام شهر، بلکه نام قومی مرتبط با آن نیز بوده است.

ه) **تطبیق با اوسبیوس یونانی:** در اُونُماستیكون اوسبیوس (اوایل سده ۴ م.) آمده است: «Petra را سوریان/آرامیان Rekem می‌نامند». این شاهد یونانی-مسیحی، با شواهد سریانی همسوست و نشان می‌دهد نام RQM در هر دو سنت رایج بوده است.

بنابراین منابع سریانی (نامه ۳۶۳ م، Pseudo-Eusebius، Vita Barṣawmā و بردیسان) نام RQM و مشتقات آن را برای پترا ثبت کرده‌اند. طبق این شواهد، صورت‌های «رقم / رکم / رقوم / رقیمو» در سنت سریانی، نام اصلی پترا بوده و در بستر متون مسیحی و تاریخی شرق نیز شناخته شده بوده و به کار می‌رفته است.

۵. شهر و منطقه «رقم / رکم / رقوم / رقیمو و...» در منابع عبری

در ادبیات عبری و ربانی، نام پترا با صورت «רקם» (Rekem) حفظ شده است. این شواهد از قدیمی‌ترین و روشن‌ترین حلقه‌های پیوند میان نام نبطی Raqmu و حافظه یهودی-عبری است. برخی از این شواهد عبارت است از:

الف) مشناه و تلمود: در مشناه گیتین ۱:۱ و در ادامه در تلمود اورشلیمی (گیتین ۱:۱)، از «רקם» و «רקما» به عنوان نقاط مرزی یاد می‌شود: «... از רקم و به سوی مشرق ... רקم حکم سرزمین‌های بیرون از ارض اسرائیل را دارد». این تعبیر نشان می‌دهد «רקم» شهری شناخته شده در مرزهای جنوب شرقی ارض اسرائیل بوده است.

ب) تَرْجُوم بر تورات: در ترجمه آرامی-یهودی تورات (تَرْجُوم اونقلوس، تثنیه ۱:۲ یا شاید تَرْجُوم اورشلیمی/پسودو-یوناتان، ۲:۱۴)، به جای «قادش برنیع» آمده است: «עד רקم» (تارکم دَره/گایا). این صورت ترکیبی «רקم יִצְחָק» مستقیماً با وادی موسی و پترا منطبق است و به همین دلیل پژوهشگران آن را از شواهد کلیدی همانی «רקم=پترا» می‌دانند.

ج) کتیبه موزائیک رَحوت: (قرن ۳-۴ م.): این سنگ‌نوشته عبری-ربانی که در کف کنیسه‌ای در شمال فلسطین کشف شد، فهرست مناطق مشمول یا معاف از احکام

زراعی بر آن ثبت شده است. در این فهرست آمده است: «רְקֵם דְּגִיגָה» (رکم دژه). این همان ترکیب است که پیش تر در ترجموم هم آمده بود و به وضوح به پترا اشاره دارد.

(د) شارحان میانه‌روزی: شارحان تلمود (مانند ر"ا و دیگران) هنگام توضیح «רְקֵם דְּגִיגָה»، آن را به جغرافیای جنوبی شام و حوالی پترا تطبیق داده‌اند. این سنت تفسیری تداوم نام را در ادبیات یهودی تضمین کرده است.

(ه) یوسفوس یهودی (منبع یونانی، بازتاب عبری): یوسفوس در Antiquities 4.7.1 می‌نویسد: «این شهر نزد یونانیان پترا نام دارد و نزد تمام عرب‌ها "רְקֵם" (Rekeme) خوانده می‌شود». هرچند متن یونانی است، اما تأکید دارد که صورت عبری/عربی بومی شهر همان «רְקֵם» بوده است.

بنابراین نام «רְקֵם» در مشناه، تلمود، ترجموم اونقلوس و کتیبه موزائیک رحوت، به عنوان یک شهر واقعی در جنوب شرقی سرزمین‌های مقدس ثبت شده است. طبق این شواهد، جامعه یهودی سده‌های اولیه، پترا را با نام اصلی سامی اش (رکم/רְקֵם) می‌شناخته و آن را در سنت‌های حقوقی و جغرافیایی خود ثبت کرده است.

۶. شهر و منطقه «رکم / رکم / رکم / رقیمو و...» در منابع یونانی و بیزانسی

در منابع یونانی و بیزانسی، پترا اغلب با نام Πέτρα (Petra) شناخته می‌شود؛ اما همزمان گاه به نام بومی آن یعنی «Rekem/Rekeme/رکم» اشاره شده است. این منابع از نظر تاریخی اهمیت دارند؛ زیرا نشان می‌دهند نویسندگان یونانی علاوه بر نام ترجمه‌شده (Petra=صخره)، از نام سامی-نبطی (RQM) نیز آگاهی داشته‌اند. برخی از این شواهد عبارت است از:

الف) یوسفوس فلاویوس (سده ۱م.): وی در Antiquities 4.7.1 (§ 82-83) صریحاً می‌نویسد: «این شهر نزد یونانیان پترا خوانده می‌شود؛ اما نزد کل عرب‌ها هنوز هم Re-keme/Arecem نام دارد و این همان پایتخت عرب‌هاست». این نقل، قدیمی‌ترین شاهد یونانی بر همانی Petra=Rekem است.

ب) اوسیبوس قیصریه (اوایل سده ۴ م.): در اوسیبوس (Onomasticon): فرهنگ جغرافیایی کتاب مقدس)، ذیل مدخل «پترا» آمده است: «Petra شهری است در اودوم... که نزد سوریان (یعنی آرامی‌زبانان) Rekem خوانده می‌شود». این جمله صریحاً نشان می‌دهد نام محلی/سامی در سده ۴ میلادی هنوز رواج داشته است.

ج) جروم (سده ۴-۵ م.): جروم، مترجم لاتینی Onomasticon، همان مطلب اوسیبوس را بازتاب می‌دهد: «Petra... quae a Syris Rekem vocatur» (پترا، که نزد سوریان «رکم» نامیده می‌شود). این نسخه لاتینی برای انتقال سنت بیزانسی به غرب اهمیت دارد.

د) نویسندگان بیزانسی دیگر: استرابون (پیش‌تر از دوره بیزانس، سده ۱ پ.م.-۱ م.) در جغرافیا بیشتر از نام Petra استفاده کرده و به توصیف موقعیت و شکوفایی آن پرداخته است. بطلمیوس (سده ۲ م.) نیز در جغرافیا مختصات شهر را به عنوان Petra ضبط کرده است. پروکوپئوس (سده ۶ م.) و هیروکلِس در آثار خود از اسقف‌نشین پترا (ἐπισκοπή) یاد کرده‌اند. این دسته منابع غالباً فقط نام یونانی را دارند؛ اما وجود ارجاع مستقیم به «Rekem» در یوسفوس و اوسیبوس/جروم کافی است تا نشان دهد سنت بومی در حافظه یونانی-بیزانسی محفوظ مانده است.

بنابراین منابع یونانی و بیزانسی، در کنار کاربرد نام ترجمه‌شده Πέτρα (Petra)، بارها به صورت سامی اصلی شهر، یعنی Rekem/Raqmu (رَکِم) اشاره کرده‌اند. یوسفوس نخستین شاهد یونانی است که آن را «نام تمام عرب‌ها» می‌داند و سپس اوسیبوس و جروم نیز این نکته را در سنت مسیحی-بیزانسی تثبیت کردند. در نتیجه در ادبیات یونانی و بیزانسی، هم Petra و هم Rekem به عنوان نام‌های موازی برای یک شهر شناخته شده بودند.

۷. شهر/منطقه «رَکِم / رَقْمُو / رَقِیم / رَقِیمُو و...» در منابع اسلامی متقدم

در ادبیات اسلامی سده‌های نخست و میانه، «الرَّقِیم» هم در بستر تفسیری (ذیل آیه ۹

سوره کهف) و هم در متون جغرافیایی و ادبی به عنوان نام موضع/آبادی/وادی در پهنه البلقا-عَمَّان-أیلة (عقبه) بازتاب یافته است. در ادامه شواهد را به تفکیک گونه منابع می آوریم.

الف) تفاسیر کهن قرآن (سده های ۳-۶ ق.)

- تفسیر طبری (م. ۳۱۰ ق.)، ذیل «أصحاب الکهف والرَّقیم»: این تفسیر گردآورنده مهم ترین اقوال است. طبری در کنار قول معروف «الرَّقیم = لوح مرقوم»، از ابن عباس (طریق عوفی/ابن جریج) و تابعان (قتاده و عطیه) اقوالی نقل می کند که «الرَّقیم» را اسم وادی/جبل/قریه می دانند؛ از جمله «وادی ای نزدیکِ أیلة» یا «نام کوهی که غار در آن است». وی در پایان، از نظر ترجیح لغوی، معنای «لوح نوشته» را «اولی» می شمارد؛ اما عین نقل های مکانی را ثبت نموده و حذف نکرده است.

- تفسیر ابن کثیر (م. ۷۷۴ ق.): ابن کثیر ضمن تلخیص اقوال طبری، تصریح می کند برخی «الرَّقیم» را اسم محل دانسته اند؛ برای مثال روایاتی از ابن عباس/قتاده با جهت گیری به سمت «شام-ایله» نقل می کند. همچنین از کعب الاحبار نیز قول «الرَّقیم اسم قریة» را می آورد. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ ق، ج ۵، ص ۱۲۵)

- الجامع لأحكام القرآن (قرطبی، م. ۶۷۱ ق.): قرطبی علاوه بر گردآوری آرا، اقوال مکانی را به تفصیل نقل می کند: «وادی ای این سوی فلسطین»، «قریه ای در حوالی شام» و... . وی همزمان دیدگاه «لوح/کتاب» و نیز قول اقلی «أصحاب الغار (سه مرد)» را ذکر می کند. او گرچه معنای لغوی «مرقوم» را قوی می بیند، اما وجود سنت مکانی را انکار نمی کند. (قرطبی، ۱۳۸۴ ق، ج ۱۰، ص ۳۵۷)

- تفاسیر شیعی روایی (قمی، عیاشی و سپس طبرسی در مجمع البیان): این تفاسیر غالباً «الرَّقیم» را «مرقوم/لوح نوشته» دانسته اند؛ اما مجمع البیان اقوال مکانی را نیز گزارش می کند (وادی/جبل/بلد). مطابق حاصل اقوال این تفاسیر، هرچند در سطح داوری لغوی، «لوح مرقوم» دست بالا پیدا کرده، ولی گزارش های مکانی از قدیم در متن تفاسیر

حضور دارد: رَقیم به منزله وادی/جبل/قریه‌ای در پهنه شام جنوبی - ایله/عقبه/بلقا.

ب) جغرافیانویسان سده‌های ۴-۶ قمری

- المسالك و الممالك (اصطخری، م. ۳۴۶ ق.) و تلخیص/بازپرداخت آن نزد ابن حوقل (م. ۳۶۷ ق.): در این منبع از «رَقیم شهری نزدیک البلقا» یاد، و معماری آن چنین توصیف شده است: «خانه‌ها و دیوارها در صخره تراشیده، گویی یک سنگ یکپارچه است». این توصیف بی‌سابقه، با سیمای سکونتگاه‌های سنگ‌تراش در فلاتِ معان/بلقا و حوزه «پترا-وادی موسی» همخوان است. (اصطخری، بی‌تا، ص ۶۴)

- أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم (مقدسی/بشّاری، م. ۳۸۰ ق.): در این کتاب به صراحت آمده است: «الرَقیم قریه‌ای است یک فرسخ با عَمّان فاصله، بر تخومِ بادیه. در آن غاری است با دو در (یکی کوچک و یکی بزرگ)، و مردم به زیارتش می‌روند...». این شرح جزئی (فاصله از عَمّان، «دو در» غار، رویه زیارتی)، شاهی کلیدی برای وجود موضعی معهود به نام رَقیم در ذهن جغرافیانویسان مسلمان است. (مقدسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۵)

- معجم البلدان (یاقوت حموی، م. ۶۲۶ ق.): نویسنده ذیل «رَقیم»، چند موضع را می‌آورد و یک مورد را به حوالی عَمّان/بلقا نسبت می‌دهد. وی همچنین پیوند با أصحاب الکهف در نقل‌های عامیانه را ثبت، و به سبک خود، تکرارِ مواضع همانم را گوشزد می‌کند. (یاقوت حموی، بی‌تا، ج ۳، ص ۶۰ و ۶۱)

ج) ادبیات تاریخی-ادبی و فرهنگ‌های عمومی

- حیاة الحیوان (دمیری، م. ۸۰۸ ق.) (دمیری، ۱۴۲۴ ق، ج ۲، ص ۳۹۳) و فرهنگنامه‌های مشابه: در این منابع، ذیل ماده «کلب» (در پیوند با قصه اصحاب کهف) و مدخل‌های مرتبط، گاه از «الرَقیم» به عنوان محلّ قصه یاد شده و این منعکس‌کننده رسوخِ نام موضع در فرهنگ عامه دینی-ادبی اسلامی است.

- آثارِ سفرنامه‌ای شام (چند قرن متأخرتر): در این آثار، گزارش‌هایی از زیارتِ غاری منسوب

به اصحاب کُهِف در بلقا (نزدیکی عَمَّان) نقل شده که نام و یاد «رَقِیم» در حواشی آن باقی مانده است (اینها بیشتر تداوم حافظه مکانی را نشان می‌دهد تا استناد درجه اول را).

جمع‌بندی: «الرَّقِیم» در تفاسیر تنها معنای لغوی ندارد؛ بلکه اقوال مکانی از قدیم کنار آن ذکر شده است (وادی/جبل/قریه‌ای در شام جنوبی، ایله/عقبه، بلقا/عَمَّان). جغرافی‌نگاران بزرگ (اصطخری، ابن حوقل و مقدسی) موضعی به نام رَقِیم را با نشانه‌های فیزیکی روشن (خانه‌های تراشیده در سنگ، غاری با دو در، نزدیکی به عَمَّان) ثبت کرده‌اند. فرهنگ عمومی و ادبیات اسلامی بعدی، این نام را در حافظه تاریخی-دینی حفظ کرده است. این مجموعه نشان می‌دهد در جهان اسلام قرون وسطا، «رَقِیم» نه فقط یک مفهوم لغوی، بلکه نام جایی واقعی در جغرافیای شام جنوبی بوده است؛ جایی که ویژگی‌هایش با حوزه پترا/وادی موسی همپوشانی‌های معناگذاری دارد.

۸. شهر/منطقه «رکم / رکم / رَقِمو و...» در منابع غربی معاصر

پژوهشگران غربی در مطالعات باستان‌شناسی، تاریخ شرق نزدیک و تاریخ قرآنی معاصر، چندین بار به نام‌های Rekem/Raqmu/RQM («رکم/رَقِیم») پرداخته‌اند؛ البته غالباً در چارچوب فرضیاتی و بحث‌های هویتی. در این میان، مقاله‌ای از مهدی شادل در سال ۲۰۱۷ میلادی منتشر شده است که تمرکز ویژه‌ای بر این مسئله دارد. شادل یک قرائت نوآورانه ارائه می‌دهد. وی در تز اصلی خود معتقد است «الرَّقِیم» در آیه ۹ سوره کُهِف، نه صرفاً «لوح نوشته شده»، بلکه نام مکان شناخته شده‌ای است که باید آن را با پترا (پایتخت نبطیان) یکی گرفت. (ر.ک: شادل، ۲۰۱۷، ص ۳۰۳-۳۱۸)

شادل ابتدا پنج قول رایج تفسیری (لوح، مکان، اسم غار/کوه، نام سگ یا سکه و...) را بازخوانی می‌کند و دلایلی زبانی و نصّی برای رد برخی از آنها ارائه می‌دهد. او تأکید می‌کند در عربی کلاسیک واژه «رَقِیم» به معنای «لوح نوشته» کاربرد «مستندی» ندارد، و از این رو باید آن را به عنوان نام خاص در نظر گرفت. سپس شواهدی از منابع

سریانی (RQM، RQM، 'd-GY'، 'rqmy'، منابع عبری (Rekem، רֶקֶם)، منابع یونانی-بیزانسی (اصطلاحات اوسبئوس و یوسفوس) و جغرافیای نبطی فراهم می‌آورد تا نشان دهد نام بومی Rekem در گستره منطقه پترا رواج داشته است. شادل ادعا می‌کند اگر «الرَّقِیم» = Rekem = پترا پذیرفته شود، تعبیر «أصحاب الکهف والرَّقِیم» در قرآن می‌تواند به معنای «خفتگان آن غار در حوالی پترا» باشد، نه صرفاً اشاره به لوح مرقوم. او می‌پذیرد که شواهد قطعی نیستند؛ اما معتقد است این گزینه (نام صحیحی جغرافیایی) قابل پذیرش است و باید در مطالعات قرآنی و تفسیری بیشتر بررسی شود.

۹. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی نام‌های «رکم / رکم / رقوم / رقیمو / رقیمو و...» از آغاز تا امروز نشان می‌دهد ما با یک ریشه سامی واحد (RQM) روبه‌رو هستیم که در زبان‌ها و سنت‌های مختلف صورت‌های متفاوت یافته است؛ اما تصویر کلی چنین است: از نبطیان تا عبری، سریانی، یونانی، اسلامی و مطالعات مدرن، یک رشته پیوسته نام‌شناختی وجود دارد که «RQM» را با پترا پیوند می‌دهد و «این همان» می‌سازد. این استمرار نشان می‌دهد «الرَّقِیم» قرآنی نیز در پیوند مستقیم با همین سنت نامگذاری قرار دارد. بدین سان «پترا» در حافظه تاریخی و دینی، هم به عنوان شهر «صخره‌ای» و هم به عنوان «رَّقِیم» یا «شهر نقش‌ها» شناخته شده است.

پس در نهایت می‌توان نتیجه گرفت با توجه به آیه ۹ سوره کهف، شهر پترا، شهری متفاوت از مکه یا زیستگاه پیامبر ﷺ اسلام است؛ چراکه تبیین قرآن کریم به گونه‌ای است که مردمان و شهر رقیم/پترا را به عنوان جغرافیایی مجزا از جغرافیای «البلد الحرام» معرفی می‌کند. پس شهر پترا نمی‌تواند زیستگاه پیامبر ﷺ و خاستگاه نخستین اسلام باشد. به عبارت دیگر مهم‌ترین اشکال اساسی به فرضیه پترا، وجود همین داده مهم قرآنی پیرامون خود پتراست که با عنوان «اصحاب رقیم» در آیه ۹ سوره کهف آمده و

منطقه رقیم/پترا را مستقل و موازی از منطقه زیست پیامبر ﷺ و «البلد الحرام» در نظر گرفته است و نه «این همان».

برخی از اشکالات دیگر قابل طرح

جدای از اشکالات موردی متعددی که پژوهشگران غربی و اسلامی بر فرضیه پترا وارد کرده‌اند، به نظر می‌رسد این فرضیه لازم است جوابگوی اشکالات تبیینی متعددی نیز باشد؛ یعنی ابهامات و مشکلاتی که با پذیرش فرضیه پترا، لازم به توضیح و تبیین می‌شوند. برخی اندک از آنها عبارت‌اند از:

۱. پذیرش انتقال مرکز قدسی توسط مردم یا حاکمان

برخی دیدگاه‌های رادیکال در مطالعات تاریخی اسلام برای این فرض استوار است که مکان نخستین کعبه (به عنوان کانون عبادت، قبله و مرکز مناسک دینی مسلمانان) نه در مکه کنونی واقع در جنوب حجاز، بلکه در منطقه‌ای دیگر، از جمله شهر پترا در جنوب اردن امروزی، قرار داشته است. فارغ از داوری درباره درستی یا نادرستی این فرضیه، پرسش بنیادین آن است که آیا اصل انتقال جایگاه عبادتگاه و مرکز مناسک دینی در جهان اسلام، از حیث نظری و تاریخی، امری ممکن الوقوع و قابل تصور بوده است یا خیر.

به بیان دقیق‌تر، این پرسش می‌کوشد روشن سازد که در اندیشه دینی، فقهی، کلامی و تاریخی مسلمانان، آیا مفهوم «مرکز قدسی قابل انتقال» اساساً معنا داشته است یا نه. آیا در سنت اسلامی، مکان عبادتگاه محوری و قبله، امری ذاتاً ثابت، تغییرناپذیر و فراتاریخی تلقی شده یا آنکه - دست‌کم در سطح نظری یا در تجربه تاریخی - امکان جابه‌جایی، بازتعریف یا انتقال آن مورد تصور و پذیرش قرار گرفته است؟

از این منظر، مسئله اصلی نه اثبات وقوع یک جابه‌جایی خاص، بلکه بررسی افق‌های ذهنی و تاریخی مسلمانان نسبت به امکان چنین تغییری است: آیا در حافظه

تاریخی، منازعات فکری، تحولات فقهی یا تجربه‌های دینی مسلمانان، نمونه‌ها، قرائن یا الگوهایی وجود دارد که نشان دهد تغییر مکان عبادتگاه محوری و مرکز مناسک، امری قابل اندیشیدن و بالقوه مشروع تلقی می‌شده یا آنکه چنین تغییری اساساً بیرون از چارچوب تصور دینی و تاریخی اسلام قرار داشته و از همین رو، حتی در مقام فرض نیز ناممکن انگاشته می‌شده است؟

۲. فراموشی حافظه جمعی مسلمانان در برابر جابه‌جایی یک مرکز قدسی

چگونه ممکن است بنایی با جایگاه کانونی، هویتی و آیینی همچون کعبه - که نه تنها محور مناسک عبادی، بلکه عنصر بنیادین در حافظه جمعی و هویت دینی مسلمانان به شمار می‌رود - از یک جغرافیا (همانند پترا در جنوب اردن) به جغرافیایی دیگر (مکه کنونی در حجاز جنوبی) منتقل شده باشد، بی آنکه این جابه‌جایی عظیم با واکنش اجتماعی، مناقشه اعتقادی یا ثبت تاریخی روشن و قابل ردیابی در منابع هم عصر یا متأخر همراه شده باشد؟!

به بیان دقیق‌تر، اگر فرض شود کعبه منسوب به ابراهیم (علیه السلام) و مکان نخستین قبله و انجام مناسک اولیه مسلمانان، نه در مکه کنونی، بلکه در شهر پترا قرار داشته است، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود که فرایند انتقال مرکزیت آیینی و مکانی دین از آن جغرافیا به مکه در حجاز جنوبی چگونه و تحت چه شرایطی رخ داده است. افزون بر این، چرا چنین انتقالی، که مستلزم «تغییر قبله، بازتعریف مکان مقدس و دگرگونی در جهت‌گیری مناسک عبادی» میلیون‌ها پیرو بوده، نه تنها با مقاومت، انکار یا اختلاف گسترده مواجه نشده، بلکه به گونه‌ای رخ داده که گویی هیچ ردی از منازعه، خاطره جمعی متعارض یا گزارش تاریخی صریح از آن باقی نمانده است؟!

مسئله اصلی، در واقع امکان‌پذیری سکوت یا فراموشی حافظه جمعی مسلمانان در برابر جابه‌جایی یک مرکز قدسی فراگیر است؛ یعنی چگونه جامعه‌ای دینی که

مناسک آن به صورت روزانه، جمعی و جهت مند (قبله محور) عمل می‌کند، می‌تواند شاهد چنین تغییر بنیادینی باشد، بی‌آنکه آثار آن در «متون تاریخی، روایات شفاهی، اختلافات مذهبی یا حتی ردپاهای معماری و جغرافیایی» به روشنی منعکس شود؟ این پرسش، همزمان «تاریخ‌نگاری اسلامی، جامعه‌شناسی دین و نظریه‌های حافظه جمعی» را به چالش می‌کشد و نیازمند تبیینی روشمند و چندساحتی است.

۳. سکوت امامان شیعه در مواجهه با تغییر جایگاه کعبه

اگر فرضیه برخی مبنی بر خاستگاه نخستین اسلام و قرارگیری کعبه ابراهیمی در شهر پترای جنوب اردن را بپذیریم و همچنین قبول کنیم تغییر جایگاه قبله و ساخت کعبه در حجاز جنوبی (مکه کنونی) توسط زبیریان و تثبیت آن در دوره عباسیان رخ داده، یک پرسش اساسی از دیدگاه شیعی قابل طرح است و آن اینکه: چرا امامان شیعه، به ویژه از امام سجاد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام، نسبت به تغییر جایگاه کعبه و ساخت کعبه جدید و تحول جایگاه عبادی و نهاد دینی مسلمانان و شیعیان واکنشی نشان نداده‌اند؟

از منظر تاریخ جدید، فرض این است که این تغییر جایگاه کعبه و مکه، یک فرآیند چندمرحله‌ای بوده که با ظهور حکومت زبیریان در مکه و رقابت آنها با امویان منطقه شام آغاز شده است و زبیریان برای ایجاد مشروعیت سیاسی و مذهبی مستقل، ناگزیر بودند مرکز عبادی خود را خارج از قلمرو امویان مستقر کنند. این اقدام می‌توانست به معنای ایجاد رقیبی برای کعبه نخستین باشد که مثلاً در پترا واقع بوده است. حتی اگر این «روند تدریجی» را «چندین ساله» بدانیم، با این حال این پرسش مطرح خواهد شد که چرا هیچ گزارش مستقیم از امامان شیعه وجود ندارد که نشان دهد آنها این اقدام تدریجی را نقد یا مخالفت یا حتی تأیید کرده باشند. در نتیجه این دست پرسش‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا این تغییر نه تنها یک تحول جغرافیایی، بلکه یک تغییر ساختاری در مناسک عبادی و محوریت مذهبی مسلمانان و به ویژه شیعیان بوده است و ایشان، اهمیت

ویژه‌ای برای رهبری و امامتِ امامان خود قائل هستند.

۴. مقدار مسافت برخی از وقایع صدر اسلام

پس از مطرح شدن نظریه جغرافیای زیست پیامبر ﷺ و خاستگاه اولیه اسلام در شهر پترا، این فرضیه باعث بروز پرسش‌ها و اشکالاتی پیرامون مقدار مسافت و ابهام جغرافیایی برخی از وقایع صدر اسلام خواهد شد؛ برای نمونه یکی از این مناقشات می‌تواند مسئله واقعه «مباهله و تعامل پیامبر ﷺ با نجرانیان» باشد.

منابع اسلامی به تعاملات متعدد پیامبر ﷺ با نجرانیان مسیحی اشاره دارد؛ از جمله: نامه پیامبر ﷺ به نجرانیان، مباهله، ملاقات‌های چندباره و گفت‌وگوهای دینی و سیاسی ردوبدل شده. در این میان، اگر شهر یثرب و محل اقامت پیامبر ﷺ پس از هجرت را شمال حجاز و در حدود منطقه پترا در نظر بگیریم، فاصله جغرافیایی نجران در جنوب عربستان کنونی با محل سکونت فرضی پیامبر ﷺ در حوالی منطقه پترابه بیش از ۳۲۰۰ کیلومتر می‌رسد که با توجه به شرایط جغرافیایی و سختی‌های مسافرت‌های آن دوران، این بُعد مسافت، سؤال‌برانگیز و غیر منطقی خواهد شد؛ بدین معنا که چگونه چنین تعاملاتی میان پیامبر ﷺ و نجرانیان، در آن مسافت بسیار دور می‌توانسته است تحقق یابد؟ این وضعیت در صورتی است که فاصله میان مدینه کنونی با نجران (واقع در جنوب عربستان)، حدود ۱۲۰۰ کیلومتر می‌باشد و این مسافت منطقی‌تر است.

مثال دیگر، واقعه سریه امام علی علیه السلام با یمنی‌هاست. از وقایع مهم سال دهم هجری، اعزام حضرت امام علی علیه السلام به سرزمین و مناطق «یمنی‌ها» است؛ رویدادی که در منابع تاریخی به عنوان یکی از مقدمات واقعه «غدير خم» ذکر شده است. (نک: البیهقی، ۱۴۰۱ق، ص ۳۵۴؛ ابن کثیر، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۷؛ ابن حجر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۹) طبق روایت رایج و مشهور کنونی، حضرت علی علیه السلام به یمن جنوبی (جنوب شبه جزیره عربستان) رفت و پس از انجام مأموریت خود، در بازگشت از این سفر به کاروان حج پیامبر ﷺ در حجة الوداع

پیوست. بنابراین همان اشکالی که در واقعه نجران مطرح شد، در این واقعه نیز قابل طرح است.

۵. چرا مکه کنونی، «عناصر متعددی» از «البلد الحرام» را دارد؟

از چالش‌های بنیادین در نقد فرضیه پترا، مسئله وجود و تثبیت عناصر مکانی صدر اسلام در مکه کنونی است. بر اساس این نقد، اگر فرض شود مکه امروز - به عنوان کانون جغرافیایی اسلام اولیه - اصالت تاریخی نداشته و مرکز نخستین رخداد های اسلامی در ناحیه ای دیگر مانند پترا قرار داشته است، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه مجموعه ای از مکان‌های شاخص و روایت‌محور صدر اسلام در مکه کنونی حضور دارند و طی قرن‌ها تثبیت شده‌اند.

به طور مشخص مکان‌هایی همچون غار حرا، غار ثور، کوه ابوقیس، کوه احد و قبرستان ابوطالب، همگی به عنوان اجزای تثبیت‌شده در جغرافیای روایی و تاریخی اسلام شناخته می‌شوند و در منابع سیره، تاریخ‌نگاری اسلامی و حافظه جمعی مسلمانان جایگاهی مشخص دارند. حال پرسش محوری آن است که اگر این شهر، یعنی مکه، محل اصیل رخداد های آغازین اسلام نبوده، این فرایند شناسایی و تثبیت مکان‌ها چگونه و بر چه مبنایی شکل گرفته است؟

از منظر روش‌شناسی تاریخی، مسئله صرفاً وجود این مکان‌ها نیست؛ بلکه سازوکار تاریخی پیوند روایت‌های دینی با جغرافیای مشخص در مکه کنونی است. آیا این عناصر مکانی از ابتدا بخشی از حافظه جغرافیایی اسلام نبوده‌اند؟! بنابراین این پرسش ناظر به نسبت میان «روایت، حافظه جمعی، قدرت سیاسی و تولید جغرافیای مقدس» در تاریخ اسلام است. هر تبیین بدیل از خاستگاه نخستین اسلام، ناگزیر باید توضیحی روشمند و اقناع‌کننده درباره چگونگی شکل‌گیری، تثبیت و پذیرش گسترده این عناصر

مکانی در مکه کنونی ارائه دهد؛ عناصری که امروز بخش جدایی ناپذیر از فهم تاریخی و آیینی مسلمانان از صدر اسلام به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف نقد روشمند فرضیه «مکه/پترا» کوشید نشان دهد ارزیابی خاستگاه جغرافیایی نخستین اسلام، تنها با اتکای همزمان به «تفکیک سطح ادعا، داده‌های قرآنی و توان تبیینی فرضیه‌ها» ممکن است و در این میان، نکته‌هایی نیز تبیین شد:

۱. برای بررسی و تجدید نظر در خاستگاه اولیه اسلام باید تا سه سطح «ادعا - سلبی، ایجابی کلی و ایجابی موضعی» را از هم تفکیک کنیم.

۲. جدای از نقدها و اشکالاتی که دیگر پژوهشگران بر فرضیه پترا وارد کرده‌اند، شاید مهم‌ترین استدلال برای نقد فرضیه پترا، یک داده قرآنی مستقل و تعیین‌کننده است؛ یعنی ذکر «أصحاب الکهف والرقيم» در قرآن. بررسی زبان شناختی، تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد «الرقيم» نام یک منطقه واقعی است که با پترا/رکم نبطی این همان است؛ امری که توسط شواهد متعددی از منابع «نبطی، سریانی، عبری، یونانی-بیزانسی و اسلامی متقدم» پشتیبانی می‌شود. در این میان، نکته کلیدی آن است که قرآن، رقیم را در کنار «اصحاب کهف» و به عنوان یک جغرافیای مشخص یاد می‌کند، نه به عنوان نامی دیگر برای «البلد الحرام» یا محل زیست پیامبر اسلام ﷺ. این تمایز قرآنی، پیامد روشنی دارد: اگر این همانی «رقیم=پترا» پذیرفته شود، نتیجه آن نه تقویت فرضیه جایگزینی پترا به جای مکه، بلکه برعکس، تثبیت استقلال جغرافیایی پترا از مرکز زیست پیامبر ﷺ است.

۳. در گام نهایی، مقاله حاضر تأکید می‌کند هر فرضیه جایگزین برای خاستگاه اولیه اسلام، افزون بر ادعای مکانی، باید توان تبیین پیامدهای «تاریخی، اجتماعی و دینی» آن را نیز داشته باشد؛ مسائلی چون «امکان انتقال مرکز قدسی»، «سکوت حافظه

جمعی مسلمانان»، «نبود واکنش امامان شیعه» و «ناسازگاری مسافت‌ها در وقایع صدر اسلام». این ناتوانی تبیینی، بیش از هر چیز، فرضیه‌های تجدیدنظرطلبانه درباره خاستگاه جغرافیایی نخستین اسلام را به سطح یک گمانه ناتمام فرو می‌کاهد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن‌کثیر)، بیروت: دار طيبة للنشر والتوزیع.
۲. ——— (بی‌تا)؛ البدایة والنهاية، بیروت: مكتبة المعارف.
۳. ابن حجر هیثمی، ابن العباس احمد بن محمد (بی‌تا)؛ الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقه، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۴. استادی، کاظم (۱۴۰۳ش)، «مأخذ شناسی تاریخ کعبه و فرضیه دوکعبه‌ای»، مِيقَاتُ حَجِّ، دوره ۳۳، شماره ۱۲۹، ص ۱۱۱-۱۵۶.
۵. ——— (۱۴۰۴ش)، «درباره کعبه ابراهیمی»، مخطوط، قم، کتابخانه تخصصی پژوهش‌کنده حج و زیارت.
۶. اصطخری، ابراهیم بن محمد (۲۰۰۴م)، مسالك الممالك، بیروت: دار صادر.
۷. البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی (۱۴۰۱ق)؛ الإعتقاد و الهدایه إلى سبیل الرشاد على مذهب السلف و اصحاب الحديث، تحقیق احمد عصام الکاتب، بیروت: دارالآفاق الجديدة.
۸. الدمیری، محمد بن موسی (۱۴۲۴ق)، حياة الحيوان الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمية.
۹. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر (۱۴۲۱ق)، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۰. شادل، مهدی (۲۰۱۷م)، «مطالعه نام‌شناسی قرآنی: الرقیم، کاپوت نبطی»، مجله مطالعات اسلامی، دوره ۶۲، شماره ۲، ص ۳۰۳-۳۱۸.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن (بی‌تا)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة.
۱۲. العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی (۱۳۷۹ق)، فتح الباری شرح صحيح البخاری، بیروت: دار المعرفة.
۱۳. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر عیاشی، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية.

۱۴. القرطبی، محمد بن أحمد (۱۳۸۴ق)، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، قاهره: دارالکتب المصریة.
۱۵. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، تفسیر القمی، مصحح: طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب.
۱۶. کرون، پاتریشیا (۱۹۸۷م)، تجارت مکه و خاستگاه اسلام، نیوجرسی، انتشارات دانشگاه پرینستون.
۱۷. _____ (۱۹۹۰م)، «بازنگری خاستگاه‌های اسلام»، مجله مطالعات اسلامی، سال ۱۸، شماره ۴، ص ۹۵-۱۲۰.
۱۸. کرون، پاتریشیا و کوک، مایکل (۱۹۷۷م)، هاجریم: پدید آمدن جهان اسلام، کمبریج، انتشارات دانشگاه کمبریج.
۱۹. کوک، مایکل (۱۹۸۵م)، «تحلیل تاریخی خاستگاه اسلام»، مجله تاریخ خاورمیانه، سال ۲۰، شماره ۲، ص ۶۰-۹۰.
۲۰. کینگ، دیوید ای. (۲۰۱۸-۲۰۱۹م)، «بررسی کتاب قبله‌های نخستین اسلامی»، تاریخ علوم دقیق و طبیعی در تمدن اسلامی، شماره ۱۶-۱۷، ص ۳۴۷-۳۶۶.
۲۱. گیبسون، دن (۲۰۱۱م)، جغرافیای قرآنی: بررسی و ارزیابی منابع جغرافیایی در قرآن با ارائه راه‌حل‌هایی برای مشکلات مختلف، انتشارات محقق مستقل.
۲۲. _____ (۲۰۱۷م)، قبله‌های آغازین اسلامی: پژوهشی درباره مسجدهای ساخته‌شده بین سال‌های ۱ هجری / ۶۲۲ میلادی تا ۲۶۳ هجری / ۸۷۶ میلادی، ونکوور کانادا، انتشارات پژوهشگران مستقل.
۲۳. مقدسی، محمد بن احمد (بی‌تا)، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، بیروت: دارالصادر.
۲۴. هارمن، گیلبرت (۱۳۸۴ش)، «استنتاج از راه بهترین تبیین»، ترجمه رحمت‌الله رضایی، ذهن، پاییز، شماره ۲۳، ص ۱۴۵-۱۵۴.
۲۵. یاقوت حموی، شهاب‌الدین (بی‌تا)، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.